**چكيده:**

**در نوشتار حاضر، ابتدائاً از تاريخچه شعر و تدوين آن و اينكه شعر از فطريات انسان است سخن به ميان آمده است. سپس فرق شعر را با نظم بيان نموده و آيات مربوط به شعر و شاعران را ذكر كرده‏ايم و ضمن دسته بندى اين آيات به بيان آراى مفسران شيعه و اهل سنت پرداخته و نهايتاً مدعاى خود را با استناد به آيات و روايات به اثبات رسانده و در پايان با توجه به آيات شريفه قرآن موقعيت شاعران را نفياً و اثباتاً مطرح كرده و از مطلوبيت نفسى شعر سخن گفته‏ايم.**

**شعر و موقعيت آن:**

**شعر از قديم الايام معمول بوده و شايد بتوان گفت قدرت شعر گفتن در بشر همزمان با قدرت بيان بوده است.(2) و حتى بعضى آنرا از غرائز فطرى انسان به حساب آورده‏اند.(3)**

اهميت شعر در انسان به قدرى است كه او در ايّام خاصى تمايل به سرودن آن دارد؛ مثلاً مادر موقع بچه دارى كه كودك خود را به ترقص در مى‏آورد عموماً الفاظى خيالى توأم با وزنى هر چند محدود بر زبان جارى مى‏كند.(4) و گاهى اوقات با صداى خود ترانه‏اى هم مناسب با آن، به اجرا در مى‏آورد و همچنين در مصائب باز اين خصوصيت را بيشتر در زنها خصوصاً زنان عزادار و مصيبت ديده به خوبى مشاهده مى‏كنيم.

**اما در مورد اينكه شعر از چه زمانى به عنوان يك علم تدوين يافته و مورد بحث و بررسى قرار گرفته است. مى‏توان گفت.**

**از جمله «رساله‏هاى ارسطو در علوم مختلف» رساله‏اى است در فن شعر و آن نخستين نقد دقيقى است از پيشينيان در زمينه شعر و ادب كه به دست ما رسيده است.(5)**

لذا در كتب منطق در بحث صناعات خمس منطقيون بالاتفاق صنعت پنجم را به شعر اختصاص داده و كم و بيش در باره آن بحث كرده‏اند. هر چند بحث منطق در باره شعر با بحث در باره آن در علم عروض و قافيه «علم بديع» و وزن و موسيقى تفاوت بسيارى دارد.

**بعلاوه شعر اصلاً از نظر منطقى با شعر از نظر اديبان تفاوت زيادى دارد؛ چرا كه از نظر منطق شعر محدود به مخيلات است صرف نظر از وزن و قافيه؛ ولى شعر از نظر ادب مخيلات توأم با وزن و قافيه است،(6) البته شعر نيمايى و شعر سپيد را بايد از اين مسأله استثنا كرد.**

مرحوم خواجه نصيرالدين طوسى در كتاب شريف «اساس الاقتباس» در مقاله نهم چنين مى‏نويسند:

**«شرط تقفيه در قديم نبوده است و خاص است به عرب و ديگر امم از ايشان گرفته‏اند. اشعار يونانيان بعضى چنان بوده است و در ديگر لغات مانند عبرى و سريانى و فرس هم وزن حقيقى اعتبار نكرده‏اند و اعتبار وزن حقيقى به آن مى‏ماند كه اول هم عرب را بوده است مانند قافيه و ديگران هم متابعت ايشان كرده‏اند. گرچه بعضى بر ايشان بيفزوده‏اند مانند فرس.»(7)**

**تعريف شعر**

**با توجه به اين مطالب بايد گفت شعر از نظر متأخران و اديبان عبارت است از:**

**«گره خوردگى عاطفه و تخيل كه در زبانى آهنگين شكل گرفته باشد. بر خلاف نظم كه كلامى است موزون و مقفى بدور از عاطفه و خيال.»**

**پس عناصر و اركان مهم شعر عبارتند از: عاطفه، تخيل، زبان، موسيقى و تشكل؛ ولى عناصر نظم همان وزن و قافيه هستند.(8)**

در كتب منطق شعر را به دو 2 گروه تقسيم كرده‏اند.(9)

1 ـ شعر ارسطويى. كه تخيلى است صرف نظر از وزن و قافيه.

**2 ـ شعر عروضى. كه آميخته است از تخيل و وزن و قافيه.**

**با توجه به اين تعريف و توضيح در مى‏يابيم كه اگر نظم بدون تخيل باشد ديگر شعر نيست؛ مانند: نصاب الصبيان تأليف ابونصر فراهى در فن لغت، الفيه تأليف محمدبن مالك در فن ادب عربى، منظومه تأليف فيلسوف بزرگوار حاج ملا هادى سبزوارى در منطق و فلسفه و همچنين اُرجُوزه‏هاى متعددى كه علما در علوم مختلف (از فقه و اصول و كلام و رجال و...) به نظم در آورده‏اند.**

**ملك الشعراى بهار قطعه شعرى دارد با عنوان شعر و نظم بدين قرار:**

**شعر دانى چيست؟ مرواريدى از درياى عقل  
شاعر آن افسونگرى كاين طرفه مرواريد سفت**

**صنعت و سجع و قوافى هست نظم و نيست شعر  
اى بسا ناظم كه نظمش نيست الاّ حرف مفت**

**اى بسا شاعر كه او در عمر خود نظمى نساخت  
واى بسا ناظم كه او در عمر خود شعرى نگفت.(10)**

از اينكه گفتيم ماده شعر از تخيلات است نبايد تصور كرد كه شعر سراسر خيالپردازى است. بلكه شعر نوعى محاكات است از عالم واقع؛ اما شاعر معمولاً عين واقع را توصيف نمى‏كند، بلكه در آن با افزودن و كاستن و آوردن تشبيهات زيبا و كنايه و استعاره و اغراق تصرف مى‏كند، هر چند نبايد از نظر دور داشت كه شخص شاعر و موقعيت او و زمان و مكانى كه در آن زندگى مى‏كند در كم و كيف شعر او دخالت دارند.

**چنانكه در قرآن راجع به شاعران دو پهلو خطاب فرموده. اول با كلمه الشعراء آنها را ذم نموده و سپس با حرف استثناء خوبان از آنها را مدح و توصيف مى‏نمايد.(11)**

**مقام و موقعيت شعر و شاعر در عصر جاهليت**

**شعر و شاعر در آن زمان به قدرى حائز اهميت بودند كه آن دو را مقدم بر شمشير و جنگجو مى‏دانستند و چه بسا ارزش او را بر خطيب و خطابه نيز برترى مى‏دادند؛ چرا كه شاعر زبان قبيله بود و در جنگها او بود كه دشمن را هجو مى‏كرد و با رجزهايش لشكر را بر مى‏انگيخت و احساسات آنها را به هيجان در مى‏آورد و نهايتاً پيروزى را نصيبشان مى‏نمود. و اگر در قبيله‏اى شاعرى پديدار مى‏شد براى او جشنها بر پا مى‏كردند و به رقص و پايكوبى و اطعام مى‏پرداختند كه قبيله آنها زبان گويائى به دست آورده است كه در تمام مراحل حيات منشأ موفقيتهاى مختلفى برايشان بود.**

**در اهميت شعر و شاعر در آن عصر چنين نوشته‏اند:**

**«در آن روزگار نقش اجتماعى راستينى به عهده شاعر بود. قدرت شاعر بر قدرت خطيب فزونى داشت؛ زيرا شعر با سرعت بيشترى در خاطره‏ها نقش مى‏بندد و زودتر از خيمه گاهى به خيمه گاهى ديگر و از چاه آبى به چاه آب ديگر انتشار مى‏يابد؛ از طرف ديگر نوعى ويژگى مافوق طبيعى با نام شاعر ملازم بود. مى‏پنداشتند كه موجودى نامرئى و نيرومند كه همان جن باشد به وى الهام مى‏بخشد و يا حتى در درون او حلول كرده است. هر شاعر جن خاص خود را داشت؛ سخنان شاعر خاصه هجاهاى او از قدرت خباثت آميزى برخوردار بود و گاه همچنان كه پيش از اين گفتيم قبائل شاعران اسير را دهان‏بند مى‏زدند تا شايد از قدرت زيان آور سخنانشان رهايى يابند.»(12)**

**ظهور اسلام و پيشرفت شعر**

**با ظهور اسلام در جزيرة العرب نه تنها اهميت و مقام و رتبه شعر تنزل نيافت بلكه شعر به نحو بهترى به حياط خود ادامه داده و با ترغيبها و تشويقهاى پيامبر و توجه آن حضرت به مقام شعر و شاعرى مكان و مقام خود را به نحو مطلوبترى افزايش داد.**

**در تاريخ مى‏بينيم كه در بين اسراى جنگ احد اسيرى كه شاعر است مورد لطف پيامبر قرار گرفته و بر او منت نهاده و آزادش مى‏كند؛ اما بر خلاف ديگر اسيران از او فديه دريافت نكرده؛ ولى در مقابل آزادى او تعهد مى‏گيرند كه بر ضد اسلام و مسلمين شعر نسرايد. و يا در جاى ديگر پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله كعب بن زهير را مهدور الدم دانسته و خون او را مباح نموده‏اند؛ ولى به جهت شعرى كه سروده بود مورد توجه پيامبر قرار گرفته و حضرت او را مورد عفو و مرحمت قرار مى‏دهند.(13)**

مقام شعر در مواردى به حدى بالا ميرود كه پيامبر عزيز اسلام مسلمين را همانطوريكه امر به تعليم و تعلم قرآن كريم مى‏فرموده آنان را امر به سرودن و ضبط و ثبت اشعار فرموده و اين امر را يارى دين و جهادى در راستاى حفظ اسلام مى‏دانستند.(14)

شهيد مطهرى در اهميت شعر و شاعران به نمونه‏هايى اشاره فرموده‏اند، از جمله نوشته‏اند:

**«كميت اسدى با همان اشعارش بيشتر از يك سپاه براى بنى اميه ضرر داشت».**

**و باز نوشته‏اند:**

**«يك قصيده آنها به اندازه يك سلسله مقالاتى كه يك متفكر انقلابى بنويسد اثر دارد.»(15)**

**شعر در قرآن**

**چنانكه ديديم اسلام به «شعر» اهميت مى‏دهد و پيامبر اسلام شعراى متعهد را ارج مى‏نهاده است، با اين حال خداوند متعال در قرآن مجيد با صراحت تمام صفت «شاعر» بودن را از پيامبر نفى فرموده است. چنانكه «شعر نبودن» قرآن مجيد را تصريح نموده و اكنون سيرى در اين دسته از آيات قرآن مجيد مى‏كنيم.**

**مجموع آياتى كه درباره رسالت خاتم النبيين نازل شده است حدود 1920 آيه مى‏باشد كه درصد متوسط آن 30% كل قرآن مى‏باشد.**

**اين آيات خود بر سه 3 دسته تقسيم شده است:**

**دسته اول. تذكر و تعليم توحيد و ذكر صفات و نعمات الهى است كه حدود 817 آيه را در بر مى‏گيرد.**

**دسته دوم. تنزيل قرآن از جانب پروردگار و مسأله وحى و خصوصيات پيامبر اكرم است و حدود 634 آيه مى‏باشد.**

**دسته سوم. وصف و جدال با مشركين كه اوج اين آيات مربوط به چند سال قبل از هجرت بوده ولى بعد از هجرت نيز حتى تا سال آخر عمر مبارك پيامبر اكرم ادامه داشته است كه حدود 445 آيه مى‏باشد.(16)**

آنچه در اين مقاله مطمح نظر است دسته دوم از اين آيات است كه در آنها بيشتر به جنبه تنزيل قرآن از طرف خداوند و مسأله وحى و بيان خصوصيات پيامبر و احياناً رد اتهامات وارده بر آن حضرت از طرف كفار و مشركين توجه شده است.

**از جمله آيات نازل شده در شش مورد طى شش سوره در ضمن حدود ده آيه مواردى را در مقام دفع اين تهمت كه پيامبر اكرم شاعر است و چيزهايى را كه به عنوان قرآن آورده است، شعر است مطرح فرموده است.**

**مناسب است كه قبل از هر گونه بيان و نظرى اصل آيات را بترتيب قرآن با ترجمه فارسى آنها نوشته سپس به شأن نزول و توضيح و بيان آنها پرداخته شود.**

**1 ـ بل قالوا اضغاث احلام بل افتراه بل هو شاعر فلياتنا بايه كما ارسل الاولون (انبياء / 5)**

**و ليكن اين مردم غافل نادان گفتند كه سخنان قرآن خواب و خيالى بى اساس است.**

**بلى محمد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله كه به اين قرآن دعوى نبوت مى‏كند شاعرى است كه اين كلمات را خود بافته است و از دروغ به خدا نسبت مى‏دهد و گرنه بايد مانند پيغمبران گذشته آيت و معجزه‏اى براى ما بياورد.**

**2 ـ والشعراء يتبعهم الغاون. الم تر انهم فى كل واد يهيمون. و انهم يقولون مالا يفعلون. الاالذين آمنوا و عملوا الصالحات و ذكرواالله كثيراً وانتصروا من بعد ما ظلموا و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون. (شعراء / 227 ـ 224)**

**«پيامبر شاعر نيست». شعرا كسانى هستند كه گمراهان از آنان پيروى مى‏كنند. آيا نمى‏بينى آنها در هر وادى سرگردانند و سخنانى مى‏گويند كه خود عمل نمى‏كنند، مگر كسانى كه ايمان آورده‏اند و عمل صالح انجام مى‏دهند و خدا را بسيار ياد مى‏كنند و به هنگامى كه مورد ستم واقع ميشوند به دفاع از خويشتن و «مؤمنان» بر مى‏خيزند (و از ذوق شعرى خود كمك مى‏گيرند) و به زودى آنها كه ستم كردند مى‏دانند كه بازگشتشان به كجاست.**

**3 ـ و علمناه الشعر و ماينبغى له ان هو الا ذكر و قرآن مبين. (يس / 69)**

**نه ما او را (يعنى محمد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله ) شعر آموختيم و نه شاعرى شايسته مقام اوست، بلكه اين كتاب ذكر الهى و قرآن روشن بيان خداست.**

**4 ـ و يقولون ائنا لتاركوا الهتنا لشاعر مجنون. (صافات / 36)**

**«با كمال تكبر و بى شرمى» مى‏گفتند آيا ما براى خاطر شاعر ديوانه‏اى دست از خدايان خود برداريم.**

**5 ـ ام يقولون شاعر نتربص به ريب المنون. قل تربصوا فانى معكم من المتربصين. (طور / 31 ـ 30)**

**يا كه «كافران نادان) گويند «محمد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله » شاعريست «ماهر» و ما حادثه مرگ او را انتظار داريم. «تا به مرگ از دعوى نبوتش آسوده شويم». اى رسول بگو شما به انتظار مرگ من باشيد كه من هم از منتظران «مرگ و هلاك» شما هستم.**

**6 ـ انه لقول رسول كريم. و ما هو يقول شاعر قليلا ما تؤمنون. (حاقه / 42 ـ 41)**

**قرآن به حقيقت وحى خدا و كلام رسول بزرگوار است. نه شخص شاعرى «و گفتار خيالى و موهومى» است گرچه اندكى مردم هوشيار به آن ايمان مى‏آورند.**

**تذكر**

**اين شش سوره تماماً جزو سوره‏هاى مكى هستند؛ و همانگونه كه گفته شده معلوم مى‏شود اين اتهام در مكه بين سران كفار مطرح بوده است.(17)**

**شأن نزول آيات شريفه**

**براى اينكه بهتر بتوانيم به علت و فلسفه نزول اين آيات شريفه پى ببريم، لازم است شأن نزول آنها را بيان كنيم.**

**كفار قريش با اينكه خود از جاذبه‏هاى قرآن بى بهره نبوده و شديدا تحت تأثير آن كلام الهى قرار مى‏گرفتند خصوصاً وقتى كه وجود مقدس پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله با آن صداى زيبا و قرائت جذّاب و نفس گيرايش آيات الهى را تلاوت مى‏فرمودند همه شديداً جذب شده و تحت تأثير قرار مى‏گرفتند؛ حتى سران كفار قريش كه از مخالفين سرسخت بودند شبانه از خفا و تاريكى استفاده كرده و پنهان از ديگران خود را در گوشه‏اى مخفى كرده و به تلاوت قرآن گوش فرا مى‏دادند؛(18) اما وقتى به طور جدى دريافتند كه اين امر با عقايد و افكار و منافع آنها سر سازگارى ندارد بلكه شديداً آنها را به خطر مى‏اندازد به فكر چاره انديشى افتادند و براى اينكه اين جاذبه پر قدرت و با صولت قرآن و پيامبر را از ديدگاه عامه مردم بيندازند، دست به اتهامات مختلف و متعدد و گاه متضاد با هم مى‏زدند. چنانكه گاهى حضرت را ساحر مى‏خواندند و در برهه‏اى ايشان را كاهن معرفى مى‏كردند و در زمانى او را شاعر مى‏پنداشتند؛ حتى به آن حضرت نسبت جنون داده و يا ايشان را مُفْتِرْ و دروغگو مى‏خواندند.**

**اين تهمت‏هاى نامناسب و احياناً متضاد(19) خود حاكى از تحيّر و بيچارگى آنها بود كه توأم با جهالت و لجاجتشان معجونى ساخته بود كه مرتكب هر نسبت و هر كارى مى‏شدند تا بتوانند از نفوذ قرآن و پيامبر بكاهند.**

**بد نيست اين نكته را متذكر شويم كه آنها در اين اتهامات دست به اقدام دسته جمعى مى‏زدند. قبل از نسبت هر تهمتى به پيامبر به طور مخفيانه جلسه‏اى تشكيل مى‏دادند؛ چنانكه اين امر از آيه شريفه معلوم است.**

**و اسرّواالنجوى الّذين ظلموا. هل هذا الاّ بشر مثلكم...(سوره انبياء / 3)**

**اين ظالمان در گوش خود گفتگوهايى را كه براى توطئه انجام مى‏دهند، پنهان مى‏دارند و مى‏گويند اين يك بشر عادى مثل شماست...**

**در تاييد اين مطلب به روايتى كه علاّمه مجلسى در بحارالانوار نقل كرده‏اند استناد مى‏كنيم.**

**مضمون روايت چنين است:**

**قريش در مجلسى اجتماع كردند و بعد از مشورت، عتبة بن ربيعه را به نزد پيامبر فرستادند و به او گفتند كه به پيامبر چنين بگويد: قوم و قبيله تو مى‏گويند كه تو امر عجيب و بزرگى را آورده‏اى كه آبا و اجداد تو بر آن نبودند و هيچيك از ما نيز بر آن اعتقاد نداشته و تو را تبعيت نخواهيم كرد و يقيناً تو احتياجى دارى كه ما او را برآورده مى‏كنيم و هر چقدر مال مى‏خواهى ما بتو مى‏دهيم و از اين كار دست بردار.**

**بعد از اينكه عتبه اين پيغام را به حضرت رسانيد و سخنانش تمام شد، پيامبر فرمودند بسم الله الرّحمن الرّحيم حم تنزيل من الرّحمن الرّحيم و سوره شريفه را تا آيه فان اعرضوا فقل انذرتكم صاعقه مثل صاعقة عاد و ثمود (20) تلاوت فرمودند. عتبه بعد از شنيدن اين آيات به سوى قريش برگشت و قضيه را به اطلاع آنها رساند و سپس گفت: كلمنى بكلام ماهو بشعر و لا بسحر و انه لكلام عجب ماهو بكلام الناس... او «پيامبر» طورى با من صحبت كرد كه نه شعر بود و نه سحر بلكه كلماتى بود عجيب كه از جنس كلام بشر نبود...(21)**

مشابه همين مسأله و برخورد را وليد بن مغيره داشت كه بعد از استماع آيات سوره حم به خانه برگشت و از منزل خارج نشد؛ او كه عموى ابوجهل بود، سران قريش متعرض ابوجهل شدند كه عمويت به دين محمد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله گرويده است. ابوجهل و ديگران از اين امر شديداً غصه‏دار و غمگين شدند؛ صبح اول وقت ابوجهل به سراغ عمويش وليد رفته و به او گفت: مرا سرافكنده كردى و به افتضاح كشاندى و به دين محمد در آمدى. گفت: نه من به دين خود و اجدام هستم؛ لكن كلامى از او شنيدم كه مو بر بدنم راست شد؛ وقتى پرسيدند كه آيا آن كلام شعر بود گفت: خير. خطابه بود؟ گفت: خير. هر چه گفتند گفت: خير. گفتند پس چه بود؟ گفت: مرا مهلت دهيد تا فكر كنم.(22)

اين روايت و روايات قبلى همه حاكى از متحير بودن قريش در امر قرآن و پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله بود؛ لذا مكرراً جلسه تشكيل داده و به مشورت مى‏پرداختند تا شايد بتوانند مرهمى بر آن زخمهاى دردناكشان بگذارند؛ امّا هيهات.

**مرحوم شيخ طوسى در تفسير تبيان در بيان اين آيات چنين فرموده‏اند:**

**«... با اينكه مى‏دانستند پيامبر شاعر نيست چنانكه مى‏دانستند مجنون هم نيست؛ اما اين اتهامات را به اين جهت مى‏گفتند كه نبوت و نزول وحى را بر پيامبر تكذيب كنند تا بتوانند خود را از پيامدهاى آن راحت كنند و اين عملى است كه از بيچارگان و سفيهان سر مى‏زند كه آنها نيز مخالفان خود را تكذيب مى‏كنند...»(23)**

سيد قطب در تفسير فى ظلال القرآن در همين رابطه مى‏گويند:

**«... آرى. قريش زمانى مى‏گفتند قرآن شعر است و پيامبر شاعر. آنها وامانده و متحير در اينكه چگونه با اين بيانات مقابله كنند و چطور با آن مواجه شوند. بيانات و اقوالى كه مانند آن را نديده و نشنيده و نمى‏شناختند و آنقدر اثر داشت كه در دل مردم نفوذ كرده و افكار و ديدگاه آنها را به حركت درآورده و بر اراده و افكارشان غلبه كرده بود.»(24)**

**علت اتهام شاعر بودن به پيامبر و وجه تناسب آن**

**گفته شد كه كفار قريش براى آنكه مرهمى بر زخم دلشان بنهند هر گاه پيامبر را بطريقى مورد اتهام قرار مى‏دادند تا اينكه بتوانند تأثير كلام ايشان را كمتر كنند و توجه مردم به آن حضرت را از بين ببرند و گفته شد كه نوعاً اتهاماتى كه به حضرت مى‏بستند هيچ وجه تناسبى نداشته؛ اما از جهاتى قابل توجيه بود؛ مثلاً در يكى از جلسات وقتى بحث بر اين شد كه چه نسبتى به ايشان بدهند، بعضى پيشنهاد ساحر بودن را مطرح كردند.**

**چنانكه وليدبن مغيره در يكى از همان جلسات بعد از رد پيشنهادهاى ديگران به فكر فرو رفت و بعد از مدتى با ناراحتى سر بلند كرد و گفت: او نيست مگر ساحر و جادوگر؛ چرا كه بين پدر و فرزند و برادر و زن و شوهر جدايى مى‏اندازد و اين نيست مگر همان سحر و جادو.(25)**

اما اينكه چرا حضرت را شاعر مى‏گفتند، تناسب قضيه در آن بود كه در جاهليت مردم اعتقاد بر اين داشتند كه هر شاعرى را شيطان و يا جن خاص خودش است كه اشعار را به او القا مى‏كند. چنانكه در تاريخ ادبيات عرب در اين خصوص آمده است:

**«از طرف ديگر نوعى ويژگى مافوق طبيعى با نام شاعر ملازم بود؛ مى‏پنداشتند كه موجودى نامرئى و نيرومند كه همان جن باشد به وى الهام مى‏بخشد و يا حتى در درون او حلول كرده است؛ هر شاعر جن خاص خود را داشت.(26)**

دكتر جواد على اين قضيه را به طور مبسوط مطرح كرده است و حتى نام شياطين بعضى شعرا، كه در عصر جاهليت مردم و خود شاعران به آن اعتقاد داشتند، را ذكر كرده است. از جمله اسم شيطان اعشى، مسحل بود و شيطان امرئ القيس، لافظ و شيطان عبيد بن ابرص، هبيد نام داشت.(27)

لذا قريش با اين عنوان كه پيامبر شاعر است و اين مطالبى را كه به عنوان وحى و قرآن بيان مى‏كند از طرف خدا نمى‏باشد، بلكه اشعارى است كه توسط جن يا شيطان به او القاء مى‏شود؛ حضرت را مورد اتهام قرار مى‏دادند.

**ظاهراً بعضى از قريش نيز به همين مسأله دل خوش كرده بودند كه آرى او پيغمبر نيست بلكه شاعرى است كه اشعارى مى‏سرايد؛ لذا امر او را مقطعى دانسته و مى‏گفتند او هم مانند ديگر شاعران مى‏ميرد و ما از دست او راحت مى‏شويم. با اين چاره انديشى ظاهراً هم مرهمى بر دلهاى زنگ زده خود مى‏گذاشتند، هم جواب سؤال ديگران را مى‏دادند.**

**بعلاوه اينكه اين تهمت مى‏توانست توجيهى براى دفع تأثير كلام و بيانات حضرت خصوصاً آيات نازله بر ايشان باشد و از مقام و موقعيتشان بكاهد؛ چرا كه ايشان نيز شاعرى است مانند ديگر شاعران كه باستناد مخيلات و ذوقيات و نهايتاً آموخته‏هاى خود اشعارى را در قالبى جذاب مى‏سرايد، بالاخره مرگ او فرا رسيده و از بين خواهد رفت. چنانكه آيه شريفه ام يقولون شاعر نتربص به ريب المنون (سوره طور / 30) حاكى از اين ديدگاه است.**

**علامه طباطبايى در ذيل اين آيه چنين فرموده‏اند:**

**«حاصل اين معنى اين است كه او شاعر است و ما منتظر مرگ او هستيم تا بعد از مردنش يادش از دلها برود و اسم و رسمش فراموش شود و ما از دست او راحت مى‏شويم.»(28)**

**ديدگاه قرآن**

**با توجه به اين دو بحث كه شأن نزول آيات و تناسب اين اتهام را مطرح كرديم. اكنون ديدگاه قرآن را در باره شعر بودن قرآن و شاعر بودن پيامبر مطرح مى‏كنيم:**

**چنانكه از ظاهر آيات بدست مى‏آيد مى‏توان آنها را در سه دسته از هم متمايز كرد:**

**دسته اول. آياتى كه خداوند از قول كفار اين اتهام را به پيامبر مطرح كرده است و آنها عبارتند از سه آيه زير:**

**1 ـ بل قالوا اضغاث احلام بل افتراه بل هو شاعر. (انبياء / 3)**

**2 ـ يقولون ائنا لتاركوا آلهتنا لشاعر مجنون. (صافات / 36)**

**3 ـ ام يقولون شاعر نتربص به ريب المنون. (طور / 30)**

**دسته دوم. آياتى كه خداوند اين اتهام را با تأكيد تمام رد فرموده است و عبارت از دو آيه زير است:**

**1 ـ و ما علمناه الشعر و ما ينبغى له ان هو الاّ ذكر مبين. (يس / 69)**

**2 ـ (انه لقول رسول كريم) و ما هو بقول شاعر قليلا ما تؤمنون. (حاقه / 41)**

**دسته سوم. آياتى كه ديدگاه كلى قرآن را راجع به شاعران نفياً و اثباتاً مطرح كرده است.**

**و الشعراء يتبعهم الغاوون....(شعراء / 227 ـ 224)**

**الف: دسته اول. راجع به اين آيات در دو بحث گذشته توضيحات لازم گفته شد.**

**ب: دسته دوم. كه خود در برگيرنده دو مطلب است:**

**1 ـ پيامبر شاعر نيست و ما به او تعليم شعر نداديم.**

**2 ـ قرآن شعر نبوده و سروده شاعر نيست.**

**ظاهراً اين آيات جواب صريح و قاطعى است به مفاد آيات دسته اول كه كفار پيامبر را شاعر مى‏دانستند و قرآن را شعر مى‏پنداشتند. خداوند صراحتاً فرموده است كه پيامبر شاعر نيست و اصلاً شعر به او تعليم داده نشده و شعر گفتن او را سزاوار نيست.**

**توضيح آيات دسته دوم با بيان چند مطلب:**

**هر چند ما كه قرآن را بعنوان اولين منبع و سند در بيان افكار و عقايد و كليه مطالب ديگرى كه مورد نظر است مى‏دانيم اما خالى از فايده نخواهد بود. اگر به استناد نظر علماى بزرگوار از مفسرين و قبل از آن روايات وارده اين مسأله را توضيح بيشترى داده و چند مطلب مربوط را مطرح نماييم.**

**مطلب اول: آيا پيامبر شعر بلد بودند يا خير؟**

**با توجه به اين آيه و آيات ديگر ظاهر اين است كه پيامبر عالم به شعر نبودند؛ يعنى نمى‏توانستند شعر بسرايند و انشا كنند؛ چرا كه اين امر نسبت به ايشان منهى عنه بوده و اصلاً خداوند ذوق و قريحه شعر گفتن را به ايشان نداده است.**

**چنانكه مرحوم طبرسى نوشته‏اند:**

**ما علّمناه الشعر. اى ما اعطيناه العلم بالشعر و انشائه. يعنى ما به پيامبر علم و دانش شعر گفتن را عطا نكرديم.(29)**

علامه طباطبايى نيز همين نظر را دارند.(30)

**اشكال و جواب.**

**اگر گفته شود كه درست است پيامبر نسبت به سرودن شعر نهى شده بود اما از آنجاييكه شعر گفتن معمولاً از ذوقيات انسان است و ممكن است هر كس بتواند شعر بگويد؛ لذا مى‏گوييم پيامبر احتمالاً ذوق و قدرت شعر گفتن را داشته لكن چون منهى عنه بوده از آن پرهيز مى‏كرده است.**

**در جواب اين اشكال بايد گفت كه ديدگاه مفسران متفاوت است. اكثر آنان ـ از شيعه و اهل سنت ـ اعتقاد دارند كه پيامبر اصلاً علم به سرودن شعر نداشته است و اگر احياناً بيت و يا ابياتى بعنوان شعر به ايشان نسبت داده باشند آنها را تأويل كرده و جواب داده‏اند.**

**اما اينكه علم و قدرت سرودن شعر را نداشته‏اند.**

**اول. خداوند صراحتاً فرموده است كه پيامبر را شعر تعليم نداده است.(31)**

دوم. اگر ايشان توان و قدرت شعر گفتن را داشتند هر آينه اين شبهه براى ديگران به وجود مى‏آمد كه نكند اين آيات از همان اشعار باشد كه ايشان با استفاده از ذوق و قريحه شعرى آنها را مى‏سرايد.(32)

سوم. اصلاً خداوند اين ذوق و قريحه شعرى را در وجود مقدس پيامبر ننهفته است.(33)

**نظريه دوم. پيامبر ذوق و قريحه شعرى داشته‏اند.**

**در مقابل قول اول ـ كه مشهور بين مفسران همان بود ـ كسانى از مفسران هستند كه اين نهى را دليلى بر نداشتن ذوق و قريحه شعرى پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله ندانسته و اعتقاد دارند كه ايشان طبع و ذوق شعر داشته‏اند لكن چون منهى عنه بوده‏اند از آن استفاده نمى‏كرده‏اند.(34)**

**انگيزه رأى به قول دوم.**

**شايد بتوان گفت كه طرفداران قول دوم به اين علت كه پيامبر را جامع تمام كمالات مى‏دانسته و بعلاوه ذوق شعرى از فطريات انسان است به اينكه حضرت ذوق و قريحه شعرى داشته نظر داده‏اند؛ اما بايد توجه داشت كه شايد ذوق و طبع شعرى از كمالات باشد اما براى پيامبر كه پرورش يافته مكتب وحى است و خود فرموده‏اند: ادبنى ربى فاحسن تأديبى(35)**

ذوق و قريحه شعرى كمالى محسوب نمى‏شود كه هيچ بلكه موجب نقص هم هست؛(36) چرا كه او موجودى است ملكوتى و از منبع لايزال وحى بهره مى‏گيرد كه هر چه هست حق است و واقعيت اما شعر چيزى است خيالى آميخته با توهمات و اكاذيب كه مشهور است. «احسن الشعر اكذبه».

**مطلب دوم. آيا پيامبر شعر سروده و انشاء فرموده‏اند؟**

**با توجه به توضيحات مطلب اول معلوم مى‏شود كه پيامبر شعرى انشاء نفرموده‏اند. چنانكه علامه طباطبايى فرموده‏اند:**

**لم يقل رسول اللّه ص شعراً قط. پيامبر هرگز شعرى نگفتند.(37)**

**اشعار منسوب به پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله**

**بيت و يا ابياتى موزون و مقفى به پيامبر نسبت داده شده است.**

**مثل اينكه فرموده‏اند:**

**انا النبى لا كذب  
 انا ابن عبدالمطلب**

**يا در جنگ حنين فرموده‏اند:**

**هل انت الاّ اصبع رميت  
و فى سبيل اللّه مالقيت(38)**

تمام مفسرين و علما اين مسأله را به چند وجه جواب داده‏اند:

**اول. اين بيت و ابيات شعر نيستند تا مورد اشكال واقع شوند؛ چرا كه شعر بايد با قصد به وزن و قافيه و نظم گفته شود در حاليكه در قرآن نيز آيات نسبتاً موزون و مقفى داريم و يا بعضى مردم گاه بدون هيچ قصد و اراده‏اى در محاورات روزمره خود جملات موزون و مقفى بكار مى‏برند اما هيچكدام از اينها شعر به حساب نيامده و گوينده را شاعر محسوب نمى‏كنند.(39)**

دوم. اين ابيات اگر شعر هم باشد اتفاقاً از پيامبر صادر شده و حضرت قصد شعر گفتن را نداشته‏اند.

**سوم. مشهور بين اديبان آن است كه كلام منظوم يك بيتى و دو بيتى را شعر نمى‏گويند.(40)**

اگر جواب دوم را بپذيريم بايد قبول كنيم كه پيامبر ذوق و قريحه و قدرت شعر گفتن را داشته ولى به علت آنكه منهى عنه بوده استفاده نمى‏كرده‏اند.

**نظر مؤلف روح البيان:**

**ايشان در كتاب تفسيرش در بيان ما علمناه الشعر و آيات مربوطه شعر را به دو نوع تقسيم كرده‏اند:**

**1 ـ شعر منطقى. كه تأليف شده است از مقدمات كاذبه و خيالى؛**

**2 ـ شعر اصطلاحى. كلام موزون و مقفى كه گوينده با اراده و قصد آنرا به وزن و قافيه در مى‏آورد.**

**ضمن اينكه معتقد است شعر در نزد قدما عبارت از چيزى بوده كه از مقدمات تخيلى و كاذب تشكيل مى‏شده و وزن و قافيه در آن نقشى نداشته و بعدها اين دو ركن مهمى را در شعر بوجود آوردند. سپس اضافه مى‏كند: منظور از قرآن در ماعلمناه الشعر(41) و ما هو بشاعر(42) شعر منطقى است نه اصطلاحى،(43) لذا در جاى ديگر مى‏گويد:**

اينكه پيامبر را شاعر مى‏دانستند منظور از شاعر بودن كاذب بودن بود؛ چرا كه بليغان عرب مى‏دانستند اين كلماتى كه پيامبر مى‏فرمايد شعر نيست.(44)

**نقد نظريه صاحب روح البيان:**

**1 ـ اينكه در نزد قدما شعر خالى از وزن و قافيه بوده صحيح است؛ اما در عصر جاهليت قبل از اسلام وزن و قافيه جزو اركان اصلى شعر محسوب مى‏شده و اصطلاحاً شعر به كلامى مى‏گفتند كه ضمن اينكه از مقدمات خيالى و كاذب تشكيل مى‏شده است داراى وزن و قافيه نيز بوده است و اين امر از اشعارى كه از شاعران جاهليت به ما رسيده است و يا اشعار شاعران مخضرم و همچنين شاعران صدر اسلام مثل حسان و ديگران اين موزون و مقفى بودن كاملاً مشهود است و قريب به اتفاق مفسران و اديبان بر اين امر اتفاق دارند؛ پس منظور همان شعر اصطلاحى موزون و مقفى است نه نظر صاحب تفسير روح البيان؛**

**2 ـ اينكه مقصود از شاعر بودن پيامبر كاذب بودن ايشان باشد و به تناسب آيات ديگر مثل: ما علمناه الشعر. والشعراء يتبعهم الغاوون. شاعر مجنون. سازگارى ندارد؛**

**3 ـ اينكه بلغاى عرب مى‏دانستند اين كلماتى كه پيامبر مى‏فرمايد شعر نيست صحيح است. چنانكه در بيان شأن نزول آيات به طور مفصل گفته شد؛ يا اينكه وليد(45) بعد از شنيدن آياتى از كلام اللّه مجيد از زبان پيامبر قرآن را چنين توصيف كرد و گفت:**

**من از محمد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله امروز سخنى شنيدم كه از سنخ كلام انس و جن نيست. و ان له لحلاوة و ان اعلاه لَمُثمر و ان اسفله لمعذق. و انه يعلو و ما يعلى عليه. بدرستى كه سخن او شيرينى خاصى دارد و زيبايى مخصوص. شاخسار آن پر ميوه و ريشه‏هاى آن پر بركت است. سخنى است برجسته و هيچ سخنى از آن برجسته‏تر نيست؛(46)**

4 ـ در آيه شريفه سوره انبياء قبل از شاعر بودن نسبت مفتر بودن را به ايشان داده‏اند كه همان كذب است. پس معلوم مى‏شود منظور از شاعر بودن كاذب بودن حضرت نبوده است. و همچنين موارد ديگر كه تماماً دليل بر رد نظر مؤلف روح البيان است. اللّه اعلم.

**مطلب سوم. آيا پيامبر شعر و اشعار ديگران را انشاد(47) مى‏فرموده‏اند؟**

مرحوم علامه امينى تصريح دارند به اينكه حضرت شعر ديگران را انشاء مى‏فرموده‏اند.(48)

در عين حال ايشان بيت يا ابياتى كه پيامبر از شاعران انشاد فرموده باشد ذكر نكرده‏اند.

**مرحوم طبرسى، علامه طباطبايى، ابوالفتوح رازى، قرطبى، دكتر جواد على و ديگران نوشته‏اند كه:**

**پيامبر هر وقت مى‏خواست شعر شاعرى را انشاد فرمايند در آن تغيير و تصرف مى‏كردند.(49)**

چنانكه از عايشه چنين نقل كرده‏اند:

**روزى پيامبر به شعر ابن قيس**

**«ستبدى لك الايام ما كنت جاهلا  
ًو يأتيك بالاخبار من لم يتزود»**

**تمثل جستند؛ اما آنرا با تغيير و تصرف چنين انشاد فرمودند:**

**ستبدى لك الايام ما كنت جاهلاً  
و يأتيك من لم يتزود بالاخبار**

**ابوبكر گفت: يا رسول اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آله شعر چنين نبود.**

**حضرت در جواب او فرمودند: من شاعر نيستم و گفتن شعر مرا سزاوار نيست.(50)**

پس اگر پيامبر در مواردى به شعر ديگران استناد مى‏فرموده و تمثل مى‏جستند در آن تغيير و تصرف كرده و وزن آنرا بر هم مى‏زدند و اين امر هم بسيار محدود بوده است كه پيامبر شعر ديگران را مورد استناد قرار دهد. چنانكه از عايشه سؤال شد آيا پيامبر به چيزى از اشعار شاعران تمثل مى‏فرمودند؟ عايشه در جواب گفت:

**«شعر» مبغوض‏ترين سخنان نزد او بود؛ هر چند گاهى به شعر ابن قيس تمثل مى‏فرمودند اما آنرا دگرگون كرده و اول و آخر بيت را عوض مى‏كردند.(51)**

ابوالفتوح رازى به روايتى غير از روايت عايشه و به شعرى غير از شعر ابن قيس استشهاد كرده است كه پيامبر اكرم آنرا با تغيير و تصرف خواندند وقتى ابوبكر اعتراض كرد پيامبر در جواب او فرمودند: دانيم تا چگونه گفته است؛ ليكن نه شعر كار من است.(52)

**مطلب چهارم. علم و اطلاع پيامبر به شعر ديگران.**

**در اينكه پيامبر علم و آگاهى به اشعار ديگران داشته و آنها را مى‏شناخته است شكى نيست. چنانكه از عبارت ابوالفتوح رازى و نظر صاحب روح البيان ـ كه سابقاً مطرح كرديم ـ اين نظر به خوبى تأييد مى‏شود. مضافاً اينكه مرحوم علامه امينى در تأييد اين نظر چنين فرموده‏اند:**

**روزى پيامبر فرمودند: چه كسى شعر ابوطالب را براى ما انشاد مى‏كند؟ عمر بلند شد و گفت: يا رسول اللّه شايد اين ابيات را در نظر داريد.**

**و ما حملت من ناقة فوق ظهرها  
ابر و ادنى ذمه من محمد.**

**پيامبر فرمود: خير. اينكه از اشعار ابوطالب نيست اين شعر حسان بن ثابت است.**

**سپس حضرت على عليه‏السلام برخاسته و فرمود شايد اين را اراده فرموده‏ايد:**

**و ابيض يستسقى الغمام بوجهه  
و بيع اليتامى عصمة للارامل**

**و ابيات ديگر را نيز خواندند. پيامبر فرمود: آرى.(53)**

تا اينجا در طى چهار مطلب وجه ما علّمناه الشعر و اينكه پيامبر شاعر نيست معلوم شد. ضمن اينكه انه لقول رسول كريم. و ما هو بقول شاعر نيز از نظر بدور نماند. انشاء اللّه.

**اما اينكه خداوند فرموده است: و ما ينبغى له (يس / 69) شعر گفتن شايسته پيامبر نيست. و اين در حالى است كه پيامبر اسلام آنقدر براى شعر ارزش قايل بودند كه مردم را به حفظ و ثبت و ضبط آن امر مىفرمودند. چنانكه آنها را به تعلم و تعليم قرآن دستور مى‏دادند و آن را يارى دين و جهاد در راه خداوند و تعالى دين مى‏دانستند و مرحوم علامه امينى مكررا به اين مسأله تصريح فرموده‏اند.(54) و يا حضرت براى حسان بن ثابت منبرى قرار مى‏داد و حسان بر فراز آن در مدح پيامبر شعر مى‏سروده است و حضرت در شأن او چنين مى‏فرموده‏اند:**

**خداوند حسان را تا موقعى كه از ما دفاع مى‏كند تأييد فرمايد.(55)**

و يا گاهى در سفرهاى طولانى حسان را به خدمت خود مى‏خواندند تا از شنيدن اشعار او كسب نيرو و استراحت كنند.(56) همچنين پيامبر در تأييد و تشويق شاعران اسلامى مكرر مى‏فرموده‏اند:

**والذى نفس محمد بيده فكانما تنضحونهم بالنبل فيما تقولون من الشعر.(57)**

سوگند به آن كسى كه جان محمد در دست قدرت اوست با اين اشعار گويى تيرهايى به سوى آنها پرتاب مى‏كنيد.

**آرى عنايت پيامبر در باره شعر و شاعران به قدرى است كه وقتى كعب بن زهير قصيده لاميه‏اش را در مسجد در محضر پيامبر قرائت كرد حضرت لباسى از برد يمانى به عنوان صله به او تقديم فرمودند كه بعداً معاويه همان لباس را به بيست هزار درهم خريدارى كرده و خلفا در عيد فطر و قربان آن را به تن مى‏كردند.(58)**

پيامبر در مورد يكى از شاعران مدافع اسلام چنين فرموده‏اند:

**اهج المشركين فان روح القدس معك ما هاجيتهم.(59)**

مشركين را هجو كن بدرستيكه تا زمانيكه آنها را هجو مى‏كنى جبرئيل همراه توست.

**و همچنين موارد متعدد ديگرى كه همه حكايت از توجه و عنايت پيامبر به شعر و شاعران دارد.**

**آرى اين را مى‏دانيم كه جبرئيل همان فرشته‏اى است كه حامل وحى الهى به پيامبر اكرم است؛ اما به نص صريح حضرت در مواردى به كمك و تأييد شاعران اسلامى مى‏آيد و اين نيست مگر عنايت ربانى و لطف نبوى به شعر و شاعران.**

**عنايت و توجه ائمه (عليهم السلام)**

**در زندگى ائمه (عليهم اسلام) كه نظر مى‏افكنيم مى‏بينيم هر كدام به طريقى شعر و شاعرى را مورد عنايت و لطف خود قرار داده‏اند و چه بسا بعضى از آن بزرگواران خود نيز شعر و اشعارى سروده باشند. چنانكه از وجود مقدس اميرالمؤمنين عليه‏السلام و امام حسين عليه‏السلام نيز اشعارى زيادى نقل كرده‏اند و حتى ديوانى به امام على عليه‏السلام نسبت داده شده است.(60) و از جمله توصيه‏هاى امام صادق عليه‏السلام به شيعيان اين است:**

**به فرزندان خود اشعار عبدى را بياموزيد كه او بر دين خداست.(61)**

با توجه به اين ديدگاه از پيامبر و ائمه (عليهم السلام) و به تبع آنها علما و بزرگان از دانشمندان اسلامى كه همه لطف و عنايت خاصى به شعر و شاعران دارند چرا خداوند متعال فرموده و ما ينبغى له. شعر گفتن شايسته پيامبر نيست.

**در جواب اين بيان شريف و ذكر حكمت اين قول رفيع با اتكا به تفسير شريف نمونه(62) كه معيار كلى مباحث اين قسمت مديون آن نوشتار است، توضيحاتى داده مى‏شود.**

**1 ـ همانطورى كه گفته شد اگر پيامبر شعر مى‏سرودند، با توجه به تهمتهاى قريش از جمله اينكه حضرت شاعر است ممكن بود اين شبهه براى عده‏اى پيش بيايد كه اين آيات نازله واقعاً شعر است و پيامبر نيز شاعر است؛**

**2 ـ شأن و مقام پيامبر بالاتر از آن است كه شعر بگويد؛ چرا كه شعر مركب از مخيلات و مكذوبات و آميخته‏هاى ديگرى است و اين براى پيامبر كه رسول خداست جداً مناسب نبوده بلكه موجب كسر شأن حضرت مى‏باشد. در حاليكه پيامبر گرامى با وحى الهى آن معدن حقايق و واقعيت‏ها كه خود سرچشمه از منبع لايزال الهى دارد بهره‏مند مى‏شده است؛ لذا شخصيتى با اين مقام و موقعيت احتياجى به شعر ندارد؛(63)**

3 ـ شعر از عواطف متغير انسانى سرچشمه مى‏گيرد و هميشه در حال دگرگونى است. در حاليكه پيامبر و افكار عالى او حقايق ثابت و غير قابل تغيير آسمانى است كه تا روز قيامت براى تمام جهانيان مطرح است؛

**4 ـ معمولاً شاعران در موارد زيادى لطافت شعر خود را با اغراق و مبالغه گويى مى‏رسانند. در حاليكه پيامبر از طريق وحى بدون هيچ اغراق و مبالغه‏اى افكار عالى اسلام و قرآن را به بهترين وجه به مردم ابلاغ فرمودند.**

**آرى اين قرآن است كه از ابتدا تا انتها با آن گستردگى فوق العاده و جذابيت فوق تصورش ذره‏اى از اغراق و مبالغه را در آن نمى‏يابيم؛**

**5 ـ شاعر در موارد بسيارى به جهت زيبايى و لطافت و رديف شدن قافيه و سجع خود را تسليم الفاظ مى‏كند و نوعاً از حقايق و واقعيت‏ها بدور است؛ اما قرآن با همين الفاظ متداول بهترين حقايق و واقعيت‏ها را با بيانى جذاب و فوق العاده گيرا مطرح فرموده است؛**

**6 ـ شعر هر چقدر جالب و عالى باشد محدود به زمان و مكان و گروه خاصى است؛ اما قرآن بدور از هر گونه محدويت بيانگر بهترين و كاملترين واقعيت‏ها بوده و گاهاً با عباراتى كوتاه بالاترين معارف را به بشريت معرفى نموده است؛**

**7 ـ با نگاهى به موقعيت شعر در زمان جاهليت كه بيشتر مولود زندگى شاعر، اموال طبيعى و اجتماعى او بود و مشهورترين موضوعات او وصف، مدح، رثا و هجاء، فخر و غزل و خمر بود. خصوصا با توجه به اينكه مردم اعتقاد به اين داشتند كه شاعر را شيطان و يا جنى است كه مطالب را به او القاء مى‏كند، بهتر مى‏توان به حكمت آيه شريفه پى برد.**

**تذكر اين نكته خالى از اهميت نيست كه تمام اين موارد نسبت به مقام رفيع نبوت است و موقعيت ناهنجار شعر جاهليت. والا شعر نفساً امرى است مطلوب و مى‏تواند در تعالى امور مثمر ثمر باشد. چنانكه پيامبر فرموده‏اند:**

**ان من الشعر لحكمة و ان من البيان لسحرا(64)**

بعضى اشعار حكمت و پاره‏اى از سخنان سحر هستند.

**ديدگاه قرآن در باره شاعران**

**گفته شد كه شاعر از مقام و موقعيت فوق العادهاى برخوردار بوده به حدى كه بالاتر از خطيب و رفيع‏تر از جنگنجو بوده است. و با پيدا شدن شاعرى در قبيله مجالس جشن و سرور برگزار مى‏گرديد كه قبيله صاحب شاعرى شده است كه در واقع او زبان گوياى قبيله خواهد بود و با اشعارش هم مى‏تواند تأليف قلوب نمايد و هم دشمنان را هجو كند. و با رجزهايش جنگجويان را تشويق كرده و پيروزيها را نصيبشان نمايد. و با رثاهايش مصائب و مصيبت‏ها را بيان كند و مصيبت زدگان را تسلى خاطر دهد...**

**از جمله آيات نازله در اين كتاب شريف چند آيه است كه با بيان اوصاف شاعران ديدگاه خود را نسبت به آنها بيان داشته و بهمين مناسبت يك سوره از قرآن بنام الشعراء(65) نام گرفته است.**

**خداوند در آياتى از اين سوره ابتدا در مقام نفى و رد شاعران آنها را طرد كرده اما براى اينكه اين توهم پيش نيايد كه چرا؟ و علت رد آنها چيست؟ اوصافشان را به خوبى بيان فرموده كه علت طرد آنها وجود آن خصائص است. در آخر با يك استثنا شاعران مورد نظر را با بيان اوصافشان مورد توجه و عنايت خاص خود قرار داده است.**

**آيات دسته سوم از آيات مربوط به شعر و شاعرى كه شامل چهار آيه آخر سوره شعراء مى‏باشد بيانگر همين ديدگاه است.**

**شأن نزول آيات**

**بعضى گفته‏اند كه آيات در باره تنى چند از شاعران قريش كه پيامبر را ناسزا گفته بودند نازل شده است. اما مشهور بين مفسران اين است كه آيات دربر گيرنده تمام شاعران جاهليت و كفار بوده و همچنين در تمام مكانها و زمانها شاعران هم فكر و عقيده و مشترك در اين اوصاف را در بر مى‏گيرد.**

**خط مشى و سير فكرى شاعران با پيامبر اكرم متفاوت است.**

**خداوند در اين آيات ضمن رد و طرد اينگونه شاعران خط مشى آنها را كه مغاير با سير فكرى و عملى پيامبر اكرم است معرفى كرده كه به مواردى از آنها اشاره مى‏شود:(66)**

1 ـ شاعران در عالم خيال و پندار حركت مى‏كنند ولى پيامبر مملو از واقع بينى براى نظام بخشيدن به جهان بشريت سير مى‏كند؛

**2 ـ شاعران غالباً طالب عيش و نوشند و در بند زلف و خال يار؛**

**3 ـ آنها معمولاً در پندارها و تشبيهات شاعرانه خويش گرفتارند؛ حتى هنگامى كه قافيه‏ها آنها را به اين سمت و آن سمت مى‏كشاند، در هر وادى سرگردان مى‏شوند؛**

**4 ـ آنها غالباً در بند منطق و استدلال نبوده و اشعارشان از هيجاناتشان تراوش مى‏كند و اين هيجانات و جهتهاى خيالى هر زمان آنان را به وادى ديگرى سوق مى‏دهد؛**

**5 ـ هنگامى كه از كسى راضى و خوشنود شوند او را با مدائح خود به اوج آسمانها مى‏برند هر چند كه او مستحق قعر زمين باشد و از او فرشته‏اى زيبا مى‏سازند هر چند شيطانى لعين باشد و هنگامى كه از كسى برنجند چنان به هجو او مى‏پردازند كه گوئى مى‏خواهند به اسفل السافلينش بكشانند هر چند موجودى آسمانى و پاك باشد؛**

**6 ـ شاعران غالباً مردان بزمند نه جنگاوران رزم؛ اهل سخنند نه اهل عمل.**

**خدا فرموده است: «انهم يقولون ما لايفعلون.» و اين در حالى است كه پيامبر با خط مشى با محتوا و حساب شده وحى و قرآن كه سرتاسر عمل به موازين و مبانى عالى كمال است و سير فكرى و عملى قابل توجهش هيچ سنخيت و ارتباطى با آن سير فكرى شاعران نداشته و ندارد.**

**بيان آيات**

**با توجه به آن سير فكرى بيان شده اوصافى را كه قرآن براى شاعران مطرح فرموده است به شرح زير هستند:**

**1 ـ پيروان آنها گروهى گمراهند؛ يتبعهم الغاوون.**

**2 ـ آنها مردمى بى هدف و متأثر از هيجانهايند؛ انهم فى كل واد يهيمون.**

**3 ـ سخنانى مى‏گويند كه خود به آن عمل نمى‏كنند. انهم يقولون مالا يفعلون.**

**با مراجعه به تاريخ، عقل، عرف و... كاملاً معلوم مى‏شود كه پيامبر اكرم دقيقاً در مقابل اين اوصاف است.**

**بيان اوصاف شاعران اسلامى:**

**1. مؤمن به خدا و اسلام و مبانى قرآن؛ الا الذين آمنوا...**

**2. اعمال صالح پيشه مى‏كنند؛ و عملوا الصالحات...**

**3. هميشه بياد خدا هستند؛ و اذكروا الله كثيراً...**

**4. در مقابل ظلم و ستم مقاوم بوده و دادخواه مظلومانند. و انتصروا من بعد ماظلموا...**

**در روايات است وقتى كه اين آيات نازل شد عده‏اى از شاعران خدمت پيامبر رسيدند. در حاليكه گريه مى‏كردند و مى‏گفتند ما هم جزو شاعران هستيم در حاليكه خداوند اين آيات را نازل فرموده است. پيامبر قسمت آخر آيه را براى آنها تلاوت نموده و فرمود: شما از اينها هستيد.(67) الا الذين آمنوا...**

پس معلوم شد كه نفس شعر مذموم نيست چنانكه هر كه شاعر شد مطرود و مغضوب الهى نخواهد بود. بلكه همانطورى كه شعر در مواردى بسيار مورد پسند است شاعر نيز به تناسب آن مورد نظر و عنايت است.

**بقول منوچهرى دامغانى(68) كه در يكى از قصايدش چنين سروده است:**

گر مديح و آفرين شاعران بودى دروغ  
شعر حسان بن ثابت كى شنيدى مصطفى؟

**بر لب و دندان آن شاعر كه نامش بابغه است  
كى دعا كردى رسول هاشمى. خير الورى؟**

**در خاتمه بحث جمله‏هايى از گفتار دانشمند محترم جناب آقاى قرشى را يادآور مى‏شويم.**

**«نا گفته نماند در قرآن به شعر جاهليت و شعر غير مسئول حمله شده است. شعرى كه در خدمت هوسهاى شخصى است و به جهت آن شعر سروده مى‏شود و قابل پياده شدن در عمل نيست. مثل تابلوهاى خيالى كه نفعى به حال جامعه ندارند و فقط اشخاص ميليونر آنها را با قيمت گزاف مى‏خرند. آرى اينگونه اشعار غير مسئول و مضر و محصول خيالبافى مورد حمله قرآن قرار گرفته است و قرآن نسل آنها را قطع كرد. ولى بعدها خلفا آن را زنده كردند و به شاعران مطرب كيسه‏هاى زر دادند».(69)**

و گرنه شعر مفيد و مبين حقيقت مورد نظر قرآن و اولياى دين است چنانكه از استثنا در آيه اخير روشن گرديد.

**اصولاً سخنى كه از روى وهم و خيال باشد خواه بصورت نظم باشد، يا نثر، در اسلام مذموم است. ولى بيان حقايق در هر قالبى كه باشد ممدوح و مورد نظر است.(70)**

**\* ـ اين مقاله نتيجه تحقيق نويسنده در پژوهشكده علوم قرآنى دار المفيد مى‏باشد.**

**1 ـ نقل شده است كه حضرت آدم (ع) بعد از هبوط به زمين و موقع ديدن صحنه‏هاى تازه اين كره خاكى چند بيت شعر انشاء كرده‏اند. بحارالانوار، ج 79 ص 290؛ تذكرة الشعراء، ص 18.**

**2 ـ چنانكه استاد دكتر سيد جعفر شهيدى چنين نوشته‏اند:**

**از آنجا كه شعر از دو عنصر اساسى عاطفه و خيال تكوين يافته و انسان طبيعتا موجودى است عاطفى به حدى كه در حيات اجتماعى او نقش عاطفه كمتر از عقل نيست. پس ميل به شعر در انسان از همان زمانهاى پيشين وجود داشته است. بحدى كه نمى‏توان گفت كدام فن بر ديگرى تقدم دارد شعر بر نثر يا نثر بر شعر. و در جاى ديگر چنين نگاشته‏اند: سابقا گفتيم كه شعر گفتن از غرائز فطرى انسان است به حدى كه منع او از شعر ممكن نيست. مقاله: الشعر واثره فى الاخلاق و المجتمع.**

**3 ـ چنانكه حضرت زهرا سلام اللّه عليها با امام حسن و امام حسين چنين حالتى را داشته‏اند... .بحار، ج 43، ص 286.**

**4 ـ محمد خوانسارى، منطق صورى، ص 236.**

**5 ـ چنانكه در تفسير روح البيان ج 7 ص 429 متعرض اين دو قسم شده و معتقد است شعر مورد نظر قرآن همان شعر منطقى است كه دستخوش وهم و خيال است. حال چه مقفى باشد و موزون يا خير فرق نمى‏كند. ما در مباحث بعدى متعرض كلام ايشان خواهيم شد.**

**6 ـ اساس الاقتباس ص 586 و 587.**

**7 ـ زبان و نگارش فارسى؛ تأليف جمعى از مؤلفان؛ چاپ انتشارات سمت؛ ص 145.**

**8 ـ اين همان تقسيم قبلى شعر است به شعر منطقى و اصطلاحى.**

**9 ـ همان، ص 146. به نقل از ديوان بهار، ج 2، ص 407.**

**10 ـ سوره شعراء 227 ـ 224.**

**11 ـ تاريخ ادبيات عرب؛ تأليف عبدالجليل. ترجمه. آذرتاش آذرنوش، ص 38.**

**12 ـ الدين و الادب، انتشارات دانشگاه تهران. دلائل الاعجاز، عبد القاهر الجرجانى، صص 18 و 19.**

**13 ـ الغدير، ج 2، ص 7.**

**14 ـ ده گفتار استاد مطهرى، ص 253.**

**15 ـ سير تحول قرآن صص 168. 171. 172.**

**16 ـ الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج 1، ص 370. الوفاء بأحوال المصطفى، ج 1، ص 265. بحار الانوار، ج 18، ص 198 با اختلاف.**

**17 ـ قرآن در اسلام، ص 160. التمهيد، ج 4، ص 202، بنقل از سيره ابن هشام، ج 1، ص 327، 338.**

**18 ـ ر. ك: تفسير نمونه، ج 22، ص 444.**

**19 ـ سوره فصلت، آيه 13. اگر كافران از خدا اعراض كردند به آنها بگو من شما را از صاعقه‏اى مانند صاعقه هلاك عاد و ثمود ترسانيدم.**

**20 ـ بحارالانوار، ج 92، ص 295. و سيره ابن هشام. ج 1، ص 313 و 314، با اندكى تغيير.**

**21 ـ همان، ج 17، ص 212. و همچنين المتهيد، ج 4، ص 214، با تغيير.**

**22 ـ تفسير التبيان، ج 9، ص 412.**

**23 ـ تفسير فى ظلال القرآن، ج 6، ص 245.**

**24 ـ بحارالانوار، ج 18، ص 168.**

**25 ـ تاريخ ادبيات عرب، ترجمه آذرنوش، ص 38.**

**26 ـ المفصل فى تاريخ العرب، ج 9، ص 119.**

**27 ـ الميزان، ج 19، ص 17، ترجمه فارسى ج 19، ص 33. و همچنين تفسير نمونه، ج 22، ص 443.**

**28 ـ تفسير مجمع البيان، ج 8، ص 674.**

**29 ـ ر. ك، تفسير الميزان، ج 17، ص 108. ترجمه فارسى ج 17، ص 169. و نيز تفسير احسن الحديث، سيد على اكبر قرشى ج 9، ص 103.**

**30 ـ تفسير كبير، فخر رازى ج 26، ص 104. انه معلم من عنداللّه فعلمه ما اراده و لم يعلمه ما لم يرد.**

**31 ـ تفسير التبيان، ج 8، ص 473. لانه لو علمناه ذلك لدخلت به الشبهه على قوم فى ما اتى به من القرآن و انه قدر على ذلك لما فى طبعه من الفطنة للشعر.**

**32 ـ ر. ك، تفسير تبيان، ج 8، ص 473. تفسير روح المعانى، جزء 23، ص 43. تفسير الجامع، ج 15، ص 51 تا 55. تفسير الجواهر، ج 7، جزء 17، ص 142.**

**33 ـ تعليقه بر تفسير ابوالفتوح، ج 9، ص 289 ـ آية اللّه ميرزا ابوالحسن شعرانى.**

**34 ـ نهج الفصاحه، حديث 118.**

**35 ـ ر. ك: ترجمه الميزان، ج 17، ص 17.**

**36 ـ الميزان، ج 17، ص 117، به نقل از تفسير القمى.**

**37 ـ تفسير الجامع قرطبى، ج 15، ص 51 تا 55.**

**38 ـ لغتنامه علاّمه دهخدا، حرف شين، ص 398. ترجمه الاتقان، ج 2، ص 386.**

**39 ـ اعجاز القرآن. ابوبكر باقلانى صص 80 ـ 81.**

**40 ـ سوره يس، آيه 69.**

**41 ـ سوره حاقه، آيه 41.**

**42 ـ تفسير روح البيان، ج 7، صص 429 و 430.**

**43 ـ تفسير روح البيان، ج 6، ص 315. انما رموه بالكذب فان الشعر يعبر به عن الكذب و للشاعر الكاذب.**

**44 ـ وليد از قضات عرب بوده و بسيارى از مشكلات عرب به دست او حل مى‏گردد؛ فروغ ابديت. ج 1، ص 239.**

**45 ـ فروغ ابديت، ج 1، ص 240. الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، ج 1، ص 365. الوفاء بأحوال المصطفى، ج 1، ص 203، با اندكى تغيير.**

**46 ـ انشاد از نشد به معنى خواندن شعر است. حال گوينده خود او باشد يا شعر ديگرى را بخواند. انشاء از نشأ به معنى ايجاد كردن. كسى كه شعر بسرايد.**

**47 ـ ر. ك: الغدير، ج 2، ص 3.**

**48 ـ الميزان، ج 17، ص 117. در بين صاحب نظران نامبرده عبارت علامه نوشته شد.**

**49 ـ همان.**

**50 ـ المفصل فى تاريخ العرب، ج 9، ص 244. اما اينكه عايشه گفته شعر مبغوض‏ترين سخنان نزد او بود بعداً خواهيم گفت اين بستگى به نوع شعر دارد. و الاّ حضرت مكرراً به اشعار شاعران اسلامى توجه و عنايت خاص داشتند.**

**51 ـ تفسير ابوالفتوح رازى، ج 9، ص 288.**

**52 ـ الغدير، ج 2، ص 4. دلائل الاعجاز، عبدالقاهر الجرجانى، ص 17.**

**53 ـ الغدير، ج 2، ص 7.**

**54 ـ همان.**

**55 ـ تاريخ ادبيات عرب. عبدالجليل ترجمه آذرنوش ص 65.**

**56 ـ الغدير، ج 2، ص 7. دلائل الاعجاز، عبد القاهر الجرجانى، ص 14، با اندكى اختلاف.**

**57 ـ الغدير ج 2، ص 6. التمهيد، ج 4، ص 321.**

**58 ـ همان. دلائل الاعجاز، عبد القاهر الجرجانى، ص 13، با اندكى اختلاف.**

**59 ـ راجع به انتساب اين ديوان كه حدود 1500 بيت دارد به امام على (ع) شك و ترديد فراوان وجود دارد كه در جاى خود متذكر شده‏ايم.**

**60 ـ تفسير نمونه، ج 15، ص 385. يا معشرالشيعه علموا اولادكم شعرالعبدى فانه على دين اللّه.**

**61 ـ تفسير نمونه، ج 18.**

**62 ـ ترجمه الاتقان، ملا جلال سيوطى، ج 2، ص 384 و التمهيد، ج 4، ص 49 به نقل از راغب اصفهانى.**

**63 ـ سفينة البحار، ج 1، ص 703. اعجاز القرآن، عبدالكريم خطيب، ج 1، ص 103.**

**64 ـ سوره 26 از قرآن كريم.**

**65 ـ اين موارد برگرفته از تفسير شريف نمونه است. ج 15، ص 378.**

**66 ـ الغدير، ج 2، ص 9.**

**67 ـ شعر و شاعرى در ايران اسلامى، ص 24، معظمه اقبالى.**

**68 ـ يك نفر شاعر با گفتن يك سطر شعر در ولادت فرزند فضل بن خالد برمكى سى و شش هزار «درهم» جايزه گرفت. تفسير احسن الحديث، على اكبر قرشى، ج 9، ص 106.**

**69 ـ قاموس قرآن، على اكبر قرشى، ج 4، ص 46.**